شاهد کودک

- ماهنامه‌ی شاهد کودک
- شماره‌ی ۱ • بهمن ۱۳۸۴
- بها ۱۵۰۰ ریال



آسمان آبی ۲
خانه‌ی گلی ۴
پاستیل خرسی چگونه رشد می‌کند؟ ۶
ایران ما ۱۰
چیستان ۱۱
مهد کودک شاهد ۱۲
دوست خوب ۱۴
حالت خوب است؟ ۱۶
بهداشت فردی ۱۷
کاردستی ۱۸
لباس مترسک ۱۹
لطیفه ۲۰
جدول ۲۱
مهمان بابا ۲۳



بزرگ‌ترها بخوانند

انسان، هر چه را که می‌بیند و یاد می‌گیرد، به شیوه‌ی خود گزینش می‌کند. ولی برای این کار، باید از همان خردسالی، با در اختیار قراردادن مواد آموزشی مناسب، به او فرصت یاد گرفتن و دیدن داد، مسئولیت فراهم آوردن چنین فرصت‌هایی، به دوش ما بزرگ‌ترهاست.

«شاهد کودکان» با هدف پرورش خلاقیت و استعدادهای کودکان ۴ تا ۷ ساله، در دسترس شماست. هر صفحه‌ی این مجله هدفی را دنبال می‌کند و مرجعی برای آموزش این گروه سنی به شمار می‌رود.

بنیاد شهید و امور ایثارگران

- **مدیر مسؤول**: حسین دهقان
- **سردبیر**: عباس خامه‌یار
- **جانشین سردبیر**: محمدعلی فقیه
- **دبیرتحریریه**: دکتر سپیده خلیلی
- **ویراستار**: ترانه امیر ابراهیمی
- **طراح گرافیک**: فریبا بندی

نشانی: تهران، خیابان آیت‌ا. . . طالقانی
خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، شماره۳
صندوق پستی۴۳۴۸-۱۵۸۷۵ انتشارات شاهد
پست الکترونیکی: Shahed mg@yahoo.com
نشانی الکترونیکی: www.Shahed mg.com

طرح روی جلد: مجید ذاکری

مصطفی رحماندوست
تصویرگر: سیاوش ذوالفقاریان

آسمان آبی

لی‌لی لی‌لی، لولو
پس چی شده؟ کو
چند سال پیش همین جا بود
آن بالا بالا بالا بود
سقف روی سرم بود
آبی و ناز و مهربان،
انگاری مادرم بود.

روز که می‌شد، آبی بود
شب که می‌شد، قشنگ و مهتابی بود.
چه آسمانِ خوشگلی
هزار هزار ستاره داشت
چه نم‌نمی، چه شرشری
ابرهای پاره‌پاره داشت
دودِ ماشین دورش کرد
کثیفش و نابودش کرد.



داستان

خانه‌ی گلی

تصویرگر: علی عامه‌کن
نویسنده: مهری ماهوتی

یکی بود، یکی نبود. پینه‌دوز مهربانی بود که لای گلبرگ‌های یک گل سرخ لانه داشت. یک روز، وقتی پینه‌دوز از خواب بیدار شد، دید گل سرخ روی ساقه‌اش خم شده است. برگ‌های سبز و قشنگ آن هم پژمرده شده بود. پینه‌دوز خیلی ناراحت شد. با خودش گفت: اگر همین جور بنشینم و هیچ‌کاری نکنم، گل سرخ خشک می‌شود. آن وقت لانه‌ی قشنگ من هم از بین می‌رود. من باید کاری بکنم. کمی آن طرف‌تر، آفتاب روی سبزه‌ها نشسته بود. پینه‌دوز راه افتاد و رفت تا به آفتاب رسید. با غصه گفت: «سلام آفتاب؛ بیا روی گل من بتاب. نمی‌دانی چه حال بدی دارد.»

آفتاب گل سرخ را خیلی دوست داشت. یواش یواش رفت و به گل برگ‌های قشنگ آن تابید. حال گل سرخ کمی بهتر شد؛ ولی باز هم نتوانست سرش را بلند کند.

پینه‌دوز داشت فکر می‌کرد که چه‌کار کند و چه‌کار نکند که صدایی شنید. جوی باریکی همان نزدیکی‌ها آواز می‌خواند. پینه‌دوز فوری راه افتاد و جوی آب را پیدا کرد. بعد قصه‌ی گل سرخ را برایش گفت. جوی آب، گل



سرخ را خیلی دوست داشت. برای همین، رفت و دورش چرخید. گل سرخ حسابی آب خورد و حالش کمی بهتر شد. ولی باز هم نتوانست سرش را بلند کند.

پینه‌دوز، غمگین و خسته، یک گوشه نشست. با خودش گفت: حالا چه‌کار کنم؟ بیچاره گلم دارد خشک می‌شود.

باد صدای پینه‌دوز را شنید؛ اشک‌های او را هم دید و گفت: «گریه نکن؛ گرد و خاک روی گلبرگ‌های گل سرخ را پوشانده است. برای همین نمی‌تواند خوب نفس بکشد. حالا من ها می‌کنم، هو می‌کنم، خاک‌ها را از خانه‌ی گل گلی تو جارو می‌کنم.»

باد، گل سرخ را آهسته تکان داد. بعد هرچه گرد و خاک بود، از روی آن پراند. گل سرخ نفس راحتی کشید. کم‌کم حالش بهتر و بهتر شد. دیگر می‌توانست سرش را بالا نگه دارد. پینه‌دوز مهربان خیلی خوشحال شد. لای گل‌برگ‌ها رفت و توی لانه‌ی گل گلی‌اش نشست. آن وقت چشم‌هایش را بست. امّا آن‌قدر خسته بود که زود خوابش برد.

علمی

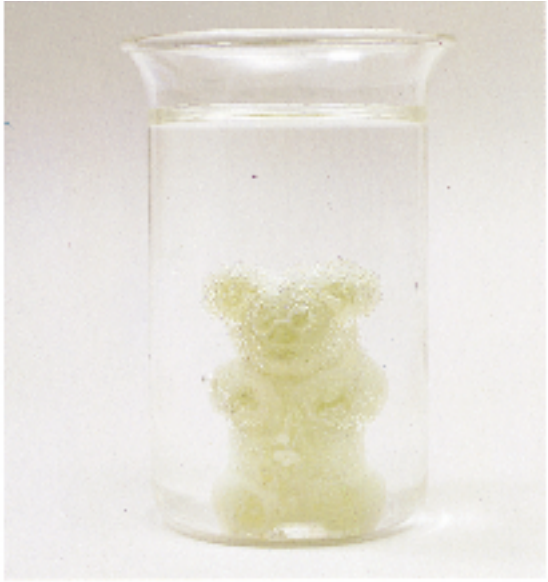
پاستیل خرسی چگونه رشد می‌کند؟

چند دانه پاستیل خرسی و یک ظرف آب سرد آماده کن. شب که شد، پاستیل‌ها را توی آب بینداز. صبح روز بعد، دیگر آن‌ها را نمی‌شناسی؛ چون از شب تا صبح، حسابی بزرگ می‌شوند.

می‌دانی چرا؟ پاستیل‌های خرسی و همه‌ی پاستیل‌های میوه‌ای، از یک ماده‌ی به‌خصوص درست شده‌اند. این ماده، آب را به خود می‌کشد بزرگ می‌شود. به این کار، جذب کردن آب می‌گویند. البته به شرطی که آب سرد باشد. چون ژله‌ای که در این ماده وجود دارد، در آب گرم حل می‌شود. آن وقت خرس‌های بیچاره، به جای این که بزرگ شوند، کوچک‌تر می‌شوند.













برنج هم آب زیادی جذب می‌کند.
برای این‌که این موضوع را بهتر بفهمی،
برنج خشک را با برنج پخته مقایسه کن.

داستان

خدای من، خدای تو

تصویرگر: شیوا ضیایی

نزدیک ظهر بود، مادربزرگ خیاطی می‌کرد. بابا روزنامه می‌خواند. مادر آشپزی می‌کرد. و خواهر کوچولوی من هم دور و بر مادربزرگ، بازی می‌کرد. من هم مشق می‌نوشتم.

مادربزرگ دستش را روی کمرش گذاشت. بلند شد و گفت: «آخ کمرم! یا الله! بعد رفت که دارو بخورد. همان وقت، خواهر کوچولویم یک دگمه پیدا کرد. آن را در دهانش گذاشت و سرفه کرد، مادر داد زد: «چی شد!» بابا از جا پرید.

مادر گریه کرد و گفت: «پروردگار بچه‌ام!» بابا، پاهای خواهر کوچولویم را گرفت و او را سروته نگه داشت. بعد گفت: «خدایا کمک کن!» و چند بار به پشت بچّه کوبید. دگمه از دهان خواهر کوچولو بیرون پرید.

بابا گفت: «خدا را شکر! به خیر گذشت.» همه نفس راحتی کشیدیم.

من از بابا پرسیدم: «آخر چه کسی کمک کرد؟ الله، پروردگار یا خدا؟»

بابا جواب داد: «هر سه‌ی این کلمه‌ها، به معنی خداست. هر کسی خدای خودش را، هر جوری که دوست دارد، صدا می‌زند.»

آن وقت همه خندیدند.



تو خدای خودت را چه‌طور صدا می‌زنی؟
چند اسم دیگر می‌دانی که معنی خدا می‌دهد؟



ایران ما

● تصویرگر: سیاوش ذوالفقاریان

این پسر در ایران به دنیا آمده است؛ پس او ایرانی است.



این پسر در ژاپن به دنیا آمده است. پس او ..... است.



حالا **پرچم ایران** را نشان بده. می‌بینی که در وسط پرچم ما، کلمه‌ی الله دیده می‌شود. از یک بزرگ‌تر بپرس که چرا کلمه‌ی الله در وسط پرچم آمده است؟





دندونای ..... داره

روی تنش موهای ریزریز داره

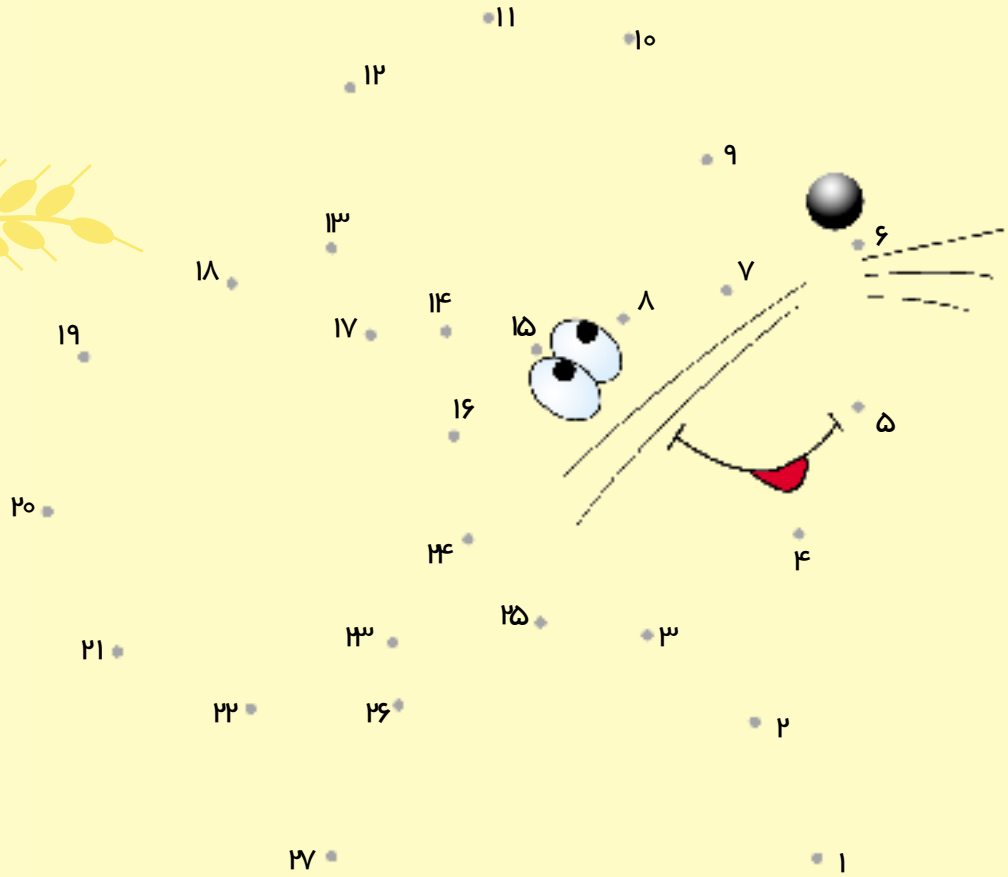
سبیل داره، ..... داره

لونه تو انبار گندم داره

صدای او جیر و جیر و جیره

شام و ناهار و صبحانه‌اش .....

حالا شماره‌ها را به ترتیب به هم وصل کن. بعد هم شکل را رنگ کن.



مهد کودک شاهد

تصویرگر: سحر حق‌گو





۱ خانم مربی :« بچّه‌ها ! امروز می‌خواهیم یاد بگیریم که چه‌طور می‌توانیم دوستمان را خوشحال کنیم.»

۲ مریم : «من عروسکم را به تینا دادم که با آن بازی کند.حالا هم می‌خواهم برایش یک نقّاشی بکشم.»
تینا: «امّا من می‌خواهم عروسکت را امروز با خودم ببرم.»



۳ تینا: «حالا عروسکت را به من می‌دهی. »
مریم: «نه ! امروز دل عروسکم برای مادربزرگش تنگ شده است برای همین، با تو نمی‌آید.»



۴ خانم مربی: «تینا عروسک مریم را می‌خواهد .»
مادر: «فکر نمی‌کنم مریم راضی بشود، چون عروسکش را خیلی دوست دارد.»



۵ امید: «او بعضی وقت‌ها اسباب بازی‌هایش را به من هم که برادرش هستم نمی‌دهد.»



۶ تینا : «من اگر عروسک داشتم به تو می‌دادم .»
لیلا : «غصه نخور تینا جان ، من فردا عروسکم را می‌آورم ، تو با خودت ببر! »



دوست خوب

● تصویرگر: امیر نساجی

گوش دراز بدجوری سرما خورده بود. برای همین، نمی‌توانست از لانه‌اش بیرون بیاید، خارخاری می‌خواست به دیدن گوش دراز برود. او ۶ تا توت، ۳ تا سیب، ۲ تا گلابی پیدا کرد، همه را به خانه‌ی گوش دراز برد و گفت: «می‌دانم که غذا نداری؛ بیا این‌ها را با هم بخوریم.»

گوش دراز و خارخاری سعی کردند که میوه‌ها را به دو قسمت مساوی تقسیم کنند. ولی نتوانستند.
تواین میوه‌ها را بین آن‌ها به طور مساوی تقسیم کن!





تصویرگر: میترا چرحیان

حالت خوب است؟

تو الآن مثل کدام یک از این‌ها هستی؟
دوست داری شبیه کدام یکی باشی؟



مهربان



خوشحال



عصبانی



آرام



ترسان



حسود



شستن جوراب

• تصویرگر: غلامعلی مکتبی

چه جوراب‌های قشنگی: چه رنگ‌های زیبایی!
یکی نخی، یکی پشمی، یکی خنک، یکی گرم
همه لطیف و نرم
این یکی اندازه‌ی پای نی‌نی‌هاست.



وای! یه جوراب کثیف
بو می‌ده، پیف پیف!
می‌شورمش با آب گرم و صابون
می‌ندازمش رو بندِ، تو ایوون
اون بالا، آفتاب می‌خوره
همراه باد، تاب می‌خوره
خشک می‌شه باز زود ـ زود
یادش می‌ره کثیف بود

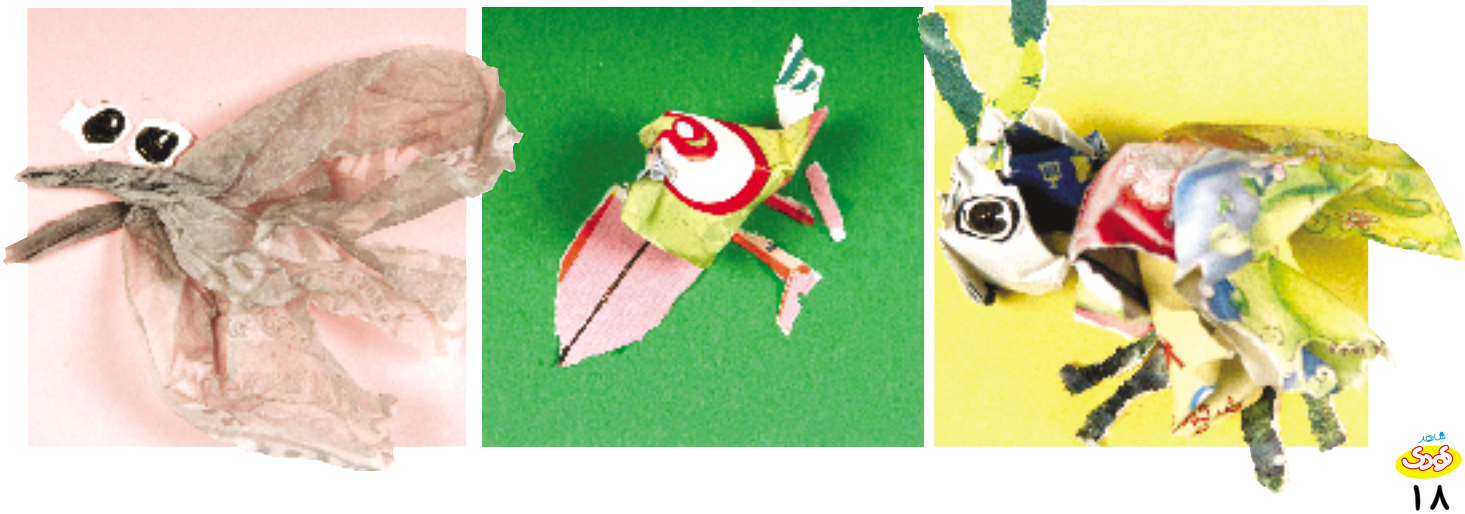


کاغذی‌ها

کاری از فاطمه رادپور
عکس: اعظم لاریجانی

یک روز، کاغذی را مچاله کردم و آن را در سطل آشغال انداختم. اما وقتی نگاهش کردم، آن را به شکل یک پرنده‌ی زیبا دیدم. برای همین، با کاغذهای رنگی، گلوله‌های کاغذی درست کردم. به این گلوله‌ها، کاغذهای رنگی دیگری چسباندم تا به شکل‌های گوناگون دربیایند. تو هم این کار را انجام بده و شکل‌های دیگری بساز.

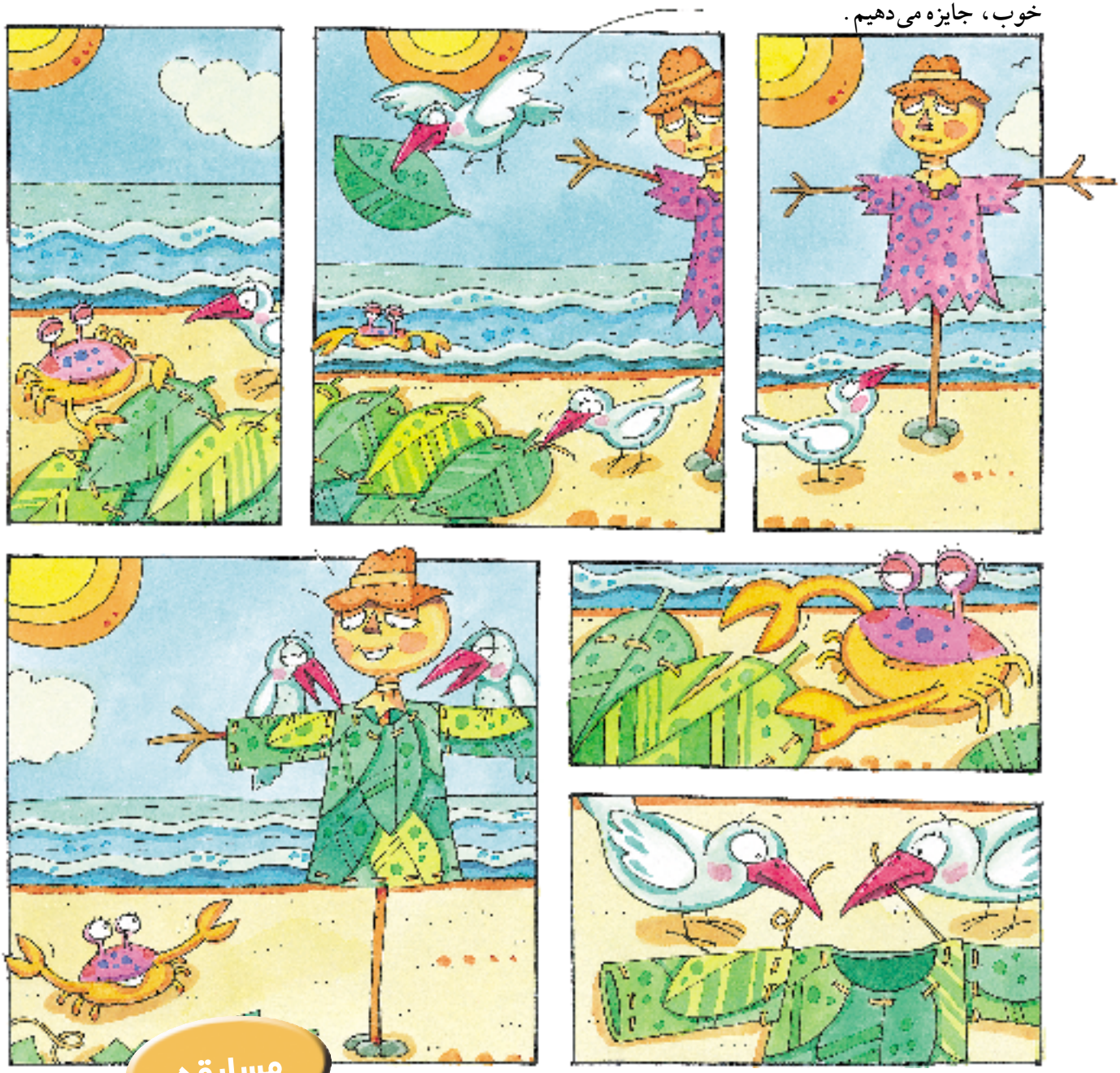




لباس مترسک

● تصویرگر: سعید رزاقی

برای این تصویرها، یک داستان تعریف کن. از یک بزرگ‌تر خواهش کن آن را بنویسد و برای ما بفرستد. ما به داستان‌های خوب، جایزه می‌دهیم.



مسابقه

کاریکاتورهای گربه‌ای

تصویرگر: سعید رزاقی







بگو که چی شد، چرا پیشی این جوری شد؟

دوستی مگس‌ها



یک مگس از دوستش پرسید: «مرا چه‌قدر دوست داری؟»

دوستش گفت: «بیش‌تر از سطل آشغال همسایه!»

عالیا اسفندیاری

مسابقه‌ی دو

یک گورخر با یک خر مسابقه دو گذاشت. گورخر برنده شد: خر گفت: «قبول نیست؛ تو لباس ورزشی پوشیده بودی!»

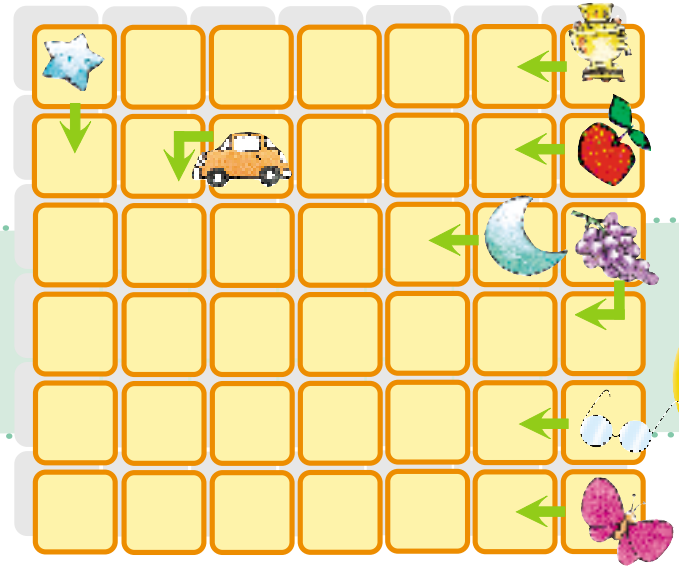


فیل صورتی



روزی یک فیل لباس صورتی پوشید و به کلاس ورزش رفت. از او پرسیدند: «چرا لباس صورتی پوشیده ای؟»

فیل گفت: «می‌خواهم وقتی لاغر شدم، نقش پلنگ صورتی را بازی کنم.»





جدول

● طراح جدول : زهره خداجو

جدول تصویری روبه رو را کامل کن!

به نقاشی‌ها نگاه کن و بعد سؤال‌ها را بخوان و پاسخ آن را در جدول بنویس.

● طراح جدول : طاهره خردور

جدول حیوانات

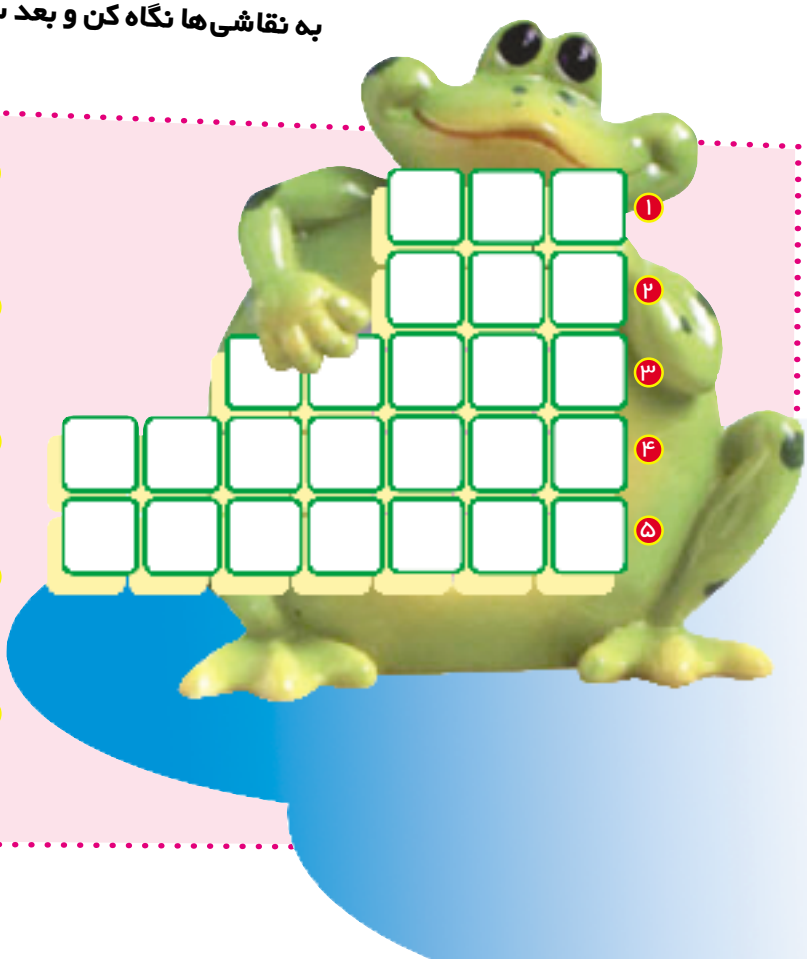
۱ حشره‌ی ریزی‌ام من
خیلی تمیز نیستم من

۲ نرم و خزنده‌ام من
کوچک و خاکی‌ام من

۳ خوش رنگ و رنگی‌ام من
رنگ ووارنگ منم من

۴ بدنی دراز دارم من
نازک بالی دارم من

۵ زرد و طلایی‌ام من
خوب عسلی می‌دم من



فرم اشتراک مجله شاهد کودک



داستان‌ها و شعرهای قشنگ خود را به همراه عکستان برای ما بفرستید

دوستان خوب و مهربان ، فرم زیر را با کمک بزرگترهایتان پر کنید و به آدرس ما بفرستید.

مبلغ اشتراک ششماهه ۹۰۰ تومان و مبلغ اشتراک یکساله ۱۸۰۰ تومان می‌باشد .

مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.

فیش دریافتی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله شاهد کودک ارسال نمایید.

نشانی: تهران،خیابان آیت‌ا...طالقانی، خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳

صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵، انتشارات شاهد

نام : . . . . . نام خانوادگی : . . . . . تاریخ تولّد : . . . /. . . /. . . ۱۳

نشانی : . . . . . .

کد پستی : . . . . . تلفن : . . . . . .

مدت اشتراک : ۶ ماه ◯ یک سال ◯

مهمان بابا

تصویرگر: میترا چرخیان

شاعر: مهری ماهوتی



پالام پلوم پام
برام گشاده کلاه بابام
مامان ریخته توش
برگ خشک و چوب
حالا اون شده
یک لونه‌ی خوب
توش یک گنجشکه
که خیلی زیباست
مامان می‌گه اون
مهمون باباست!



